

زندگانی سیاسی، اجتماعی سید ضیاء الدین طباطبائی

شماره ثبت

ردہ بندی

تاریخ

محمد رضا تبریزی شیرازی

فهرست مطالب

۷-۸	مقدمه
۹-۱۲	پیشگفتار
◦ فصل اول	
۱۳-۱۶	سید ضیاءالدین طباطبایی که بود؟
◦ فصل دوم	
۱۷-۳۴	ورود سید ضیاءالدین طباطبایی در عرصه سیاست و روزنامه‌نگاری
◦ فصل سوم	
۳۵-۶۴	مأموریت سید ضیاءالدین طباطبایی به عنوان رئیس هیأت اعزامی به قفقاز در زمان رئیس وزرا ^ی و ثوق الدوّله
◦ فصل چهارم	
۶۵-۱۱۹	قراردادهای ۱۹۰۷، ۱۹۱۵ و نقش سید ضیاءالدین طباطبایی در قرارداد ۱۹۱۹
◦ فصل پنجم	
۱۲۱-۱۸۹	کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی و قرار گرفتن سید ضیاءالدین طباطبایی در مستند نخست وزیری

(الف)

• فصل ششم

در کابینه سیاه سید ضیاءالدین طباطبایی چه گذشت؟ ۱۹۱-۲۳۶

• فصل هفتم

بازتاب و عکس العمل مخالفین و موافقین از برکناری سید ضیاءالدین طباطبایی از
مسند رئیس وزرایی و خروج از ایران ۲۳۷-۲۷۳

• فصل هشتم

سید ضیاءالدین طباطبایی در سرزمین فلسطین ۲۷۵-۲۷۹

• فصل نهم

بازگشت سید ضیاءالدین طباطبایی از فلسطین به ایران ۲۸۱-۳۷۰

• فصل دهم

تجدد حیات سیاسی سید ضیاءالدین طباطبایی و تأسیس حزب اراده ملی ۳۷۱-۴۰۳

• فصل یازدهم

سرانجام زندگی سید ضیاءالدین طباطبایی ۴۰۵-۴۱۸

• اسناد نوشتاری و تصویری

۴۱۹-۴۶۵ اعلام

۴۶۹-۴۸۲

مقدمه

تاریخ معاصر ایران شاهد تحولات تلخ و شیرین فراوانی بوده است، تحولاتی که بعضاً در حیات سیاسی - اجتماعی ایران معاصر تأثیری عمیق از خود بر جای گذاشته است. درک این وقایع و رویدادهای مثبت و منفی علاوه بر شناخت اوضاع سیاسی اجتماعی داخلی و بین‌المللی در گرو شناخت دقیق شخصیت‌هایی است که به نحوی بازد در وقایع تأثیرگذار بوده و با عملکرد خود سمت و سوی وقایع را تعیین می‌نمایند. توجه به نقش شخصیت‌ها در تاریخ‌نگاری معاصر ما متأسفانه در حد کلی گویی و فرهنگ‌نامه‌های رجال باقی مانده که در نوع خود قابل تقدیر بوده ولی کافی نمی‌باشد. بررسی نقش شخصیت‌ها در وقایع تاریخی نیاز به تلاش گسترده و عمیقی دارد که با تکیه بر تبارشناسی افراد تمامی عرصه‌های حیات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی آن فرد را در حد امکان در بر بگیرد. به همین جهت روی آوردن به تکنگاری‌های جامعی در زمینه شرح حال رجال در زمرة ضرورت‌های تاریخ‌نگاری ما قرار دارد که می‌بایست مورد توجه لازم قرار بگیرد. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر به همین منظور در طرح‌های پژوهشی خود جایگاه ویژه‌ای را برای این موضوع در نظر گرفته است و امیدواریم به زودی در این زمینه آثار متعددی را به محضر علاقمندان به موضوعات تاریخ معاصر عرضه نماییم.

سید ضیاء الدین طباطبائی در زمرة رجالی قرار دارد که در وقایع ایران از دوره مشروطه تا سلطنت رضاشاه و محمدرضا پهلوی تأثیرگذار بوده‌اند. وی اولین بار در چهره فردی ماجراجو در وقایع مشروطیت ایران در ارتباط با مجتمع سری نظیر انجمان ستار قرار گرفت و به اتهام بمب‌گذاری در بازار تهران محاکمه شد، سپس به عرصه مطبوعات روی آورد و روزنامه‌های شرق و برق و رعد را منتشر نمود، البته این عرصه نیز خالی از غوغای و ماجراجویی نبود، روزنامه‌نویسی برای سید ضیاء تبدیل به محملی شد که از آن طریق می‌شد از افراد باج ستاند و یا اینکه سیاست‌های بیگانگان را تبلیغ نمود - نظیر آنچه در سرمهاله‌های روزنامه رعد در دفاع از قرارداد ۱۹۱۹ به قلم سید ضیاء درج می‌شد - اندکی بعد وی را در رأس هیأتی سیاسی که عازم مذاکره با دولت مساواتی باکو بود مشاهده می‌کنیم که بسیار بحث‌انگیز می‌باشد، مدتی بعد خانه وی در زرگنده محل تشکیل جلسات کمیته‌ای می‌گردد که به نام همان محل مشهور شد و سازماندهی

بخشی از عملیات کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را عهده‌دار گردید، وی همچنان به عنوان فردی مورد اطمینان سفارت انگلستان رابط بین سفارت و کابینه محل فتح الله خان اکبر (سپهدار رشتی) گردید تا باعث تسهیل وقوع کودتا در کشور گردد. در آستانه کودتای سوم اسفند وی را در قزوین در کنار قزاق گمنامی مشاهده می‌کنیم که وظیفه داشت نیروهای تحت امر خود را با امکانات و مجوز دریافتی از سفارت انگلستان به سمت پایتخت هدایت نماید. بعد از کودتای سوم اسفند، سید ضیاء کسوت رئیس وزرایی بر تن کرد اما خیلی زود مجبور لباس صدارت را به یکی از محبوسین کودتا - احمد قوام - واگذار کرده و از کشور خارج شود. اقامت سید ضیاء در سوئیس و سپس فلسطین و بازگشت به ایران بیش از بیست سال از حیات وی را شامل می‌شود که بسیار ناشناخته مانده است. پس از شهریور بیست وی در کسوت یک شخصیت خوبی، حزب اراده ملی را تأسیس می‌نماید و به عضویت مجلس شورای ملی در می‌آید. وی در این دوره سمت مشاور غیررسمی محمد رضا پهلوی را ایفا می‌نماید که در موقع حساس به کمک او می‌شتابد. بخش دیگر زندگی سیاسی سید ضیاء در این دوره صرف کشاورزی و دامداری و باغداری می‌گردد که ثمر فراوانی را برای وی در پی داشت.

کتاب حاضر تلاشی است برای شناساندن زوایای گوناگون زندگی سید ضیاء الدین طباطبائی که امیدواریم توجه محققان و علاقمندان مسائل تاریخ معاصر را در بازنگری حیات سیاسی - اجتماعی وی به خود جلب نماید.

مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

گفتاری در آغاز

باری چو فسانه می‌شوی ای بخرد
افسانه نیک شونه افسانه بد
«ملک‌الشعرای بهار»

مطالعه در تاریخ سیاسی معاصر، یکی از اشتغالاتِ جدی من در سی و چند سال گذشته بوده است. بجز شعر و ادب که یکی از عناصر پُربار تمدن و فرهنگ ایران اسلامی و حوزه مطالعات اصلی مرا تشکیل می‌دهد، از آغاز نوجوانی به کار سیاست شیفته بودم. خوب به خاطر دارم اولین باری که این شور و شوق در وجودم مشتعل شد، در سال ۱۳۴۰ شمسی در دولت «شریف امامی» بود که در اردیبهشت همان سال، به طور غیرمنتظره، اعتصاب فرهنگیان تشکّل یافت و موج این اعتصاب فرهنگی سراسر کشور را فراگرفت. کلاس‌های درس تعطیل شد و آموزگاران، دبیران، دانشگاهیان، دانش‌آموزان دبیرستان و دانشجویان با دولت به مقابله و ستیز پرداختند. بدؤاً اعتصاب فرهنگیان به منظور احراق حقوق حقّه و برقراری رتبه‌های عقب‌افتاده بود. در این ماجرا «محمد درخشش» رئیس باشگاه معلمان (مهرگان) ابتکار عمل و رهبری اعتصاب را در دست گرفت. او که قبلاً دبیر دبیرستان دارالفنون و از دوستان نزدیک «دکتر علی امینی» بود، در دوره نوزدهم به عنوان نماینده مجلس شورای ملی، دولت «شریف امامی» را به باد انتقاد گرفته و از حقوق فردی و اجتماعی فرهنگیان حمایت نموده بود. هنگامی این اعتصاب به اوج خود رسید که در میدان بهارستان، محل اجتماع فرهنگیان، تیراندازی به وسیله مأمورین شهربانی آغاز شد و به قتل فجیع و دلخراش شادروان «دکتر ابوالحسن خانعلی» دبیر دبیرستانهای تهران توسط «سرگرد شهرستانی» رئیس کلانتری بهارستان و مجروح شدن تنی چند از فرهنگیان و دانش‌آموزان انجامید. در این گیرودار «درخشش» دستگیر و روانه زندان شد و اعتصاب بعد سیاسی به خود گرفت.

اگر بدو آفرهنگیان کشور در پی افزایش حقوق و گرفتن رتبه بودند، اینک با کشته شدن «دکتر خانعلی» و دستگیری «درخشش» خواستار سقوط دولت، مجازات و اعدام قاتل و رفع اهانت و اعاده حیثیت خویش گردیدند.

در این اعتصاب در دبیرستانهای شیراز، شور و غوغائی به پا بود و این شورآفرینی هنگامی مضاعف شد که دانشگاهیان شیراز با فرهنگیان هم‌صدا گردیدند. من در آن تاریخ دانش‌آموز کلاس سوم متوسطه دبیرستان شاپور شیراز بودم. دبیر ریاضی ما زنده‌یاد «محمد ابراهیم معاونی» برادر بزرگ مرحوم «اکبر معاونی» نویسنده، نقاش و مدیر داخلی مجله هفتگی سپید و سیاه بود. خدایش رحمت کند، انسانی خداشناس و متدين و طرفدار روحانیت اصیل و مبارز و از ارادتمندان مرجع فقید «حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ بهاء الدین محلاتی شیرازی» بود. به مسائل سیاسی و اجتماعی علاقه وافر داشت و در هنگام تدریس ریاضی، گهگاه با بی‌پروایی از نابسامانی‌های کشور، انحطاطات اجتماعی و مفاسد خاندان فاسد و منفور پهلوی برای ما سخن می‌گفت.

به یاد دارم که در دوران تحصیلات متوسطه در دروس ریاضی ضعیف و بی‌استعداد بودم. مقولات ریاضی اعم از جبر و حساب و هندسه، برایم بغيرنج و پیچیده می‌نمود. بهمین دلیل وقتی مرحوم «معاونی» در کلاس درس حاضر می‌شد، گهگاه موضوعی اجتماعی و سیاسی را در باب رویدادهای روز طرح می‌نمودم و او در پیرامون آن داد سخن می‌داد. بدین ترتیب بیشتر وقت کلاس سپری می‌شد و من خوشحال و خوشوقت که توانسته‌ام ساعتی از درس خشک و غامض ریاضی خلاصی یابم.

در این رخداد فرهنگی - سیاسی، «معاونی» ما و دیگر دانش‌آموزان دبیرستان را به تظاهرات وسیع و گسترده و ایستادگی در مقابل حکومت تشجیع می‌کرد و به همراهی و همگامی با فرهنگیان فرا می‌خواند.

سرانجام با شهادت «دکتر خانعلی» و مقاومت و سرسختی فرهنگیان و دانشگاهیان و دانش‌آموزان و دانشجویان به پشتیبانی ملت ایران، اعتصاب چنان انعکاسی همه‌جانبه در سطح کشور و مراکز خبری جهان ایجاد کرد که ناگهان دولت «شریف امامی» با استیضاح «ارسان خلعتبری» و «سید جعفر بهبهانی» نمایندگان مجلس شورای ملی مواجه شد.

در پی این استیضاح به ناچار کاینده «شریف امامی» در تاریخ چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ استعفا داد و «دکتر علی امینی» که از طرفداران سیاست آمریکا در ایران بود به نخست وزیری رسید. «درخشش» از زندان آزاد شد و بلافاصله بر کرسی وزارت فرهنگ

جای گرفت و تقاضای فرهنگیان کشور را در دستور کار دولت قرار داد و این اعتصاب پایان یافت. این پیروزی انگیزه‌ای شد که از آن روزگاران دور، از سرنوشت ملک و ملت غافل نباشم. هرچه بیشتر به بررسی و کنکاش در مسائل تاریخی - سیاسی دوران معاصر پردازم و در شباهه‌روز بیشتر ساعات را به مطالعه و تحقیق در سیاست و ادب اختصاص دهم، شرح احوال و زندگی سیاسی سیاستمداران، سیاستگران و سیاست‌بازان سده گذشته را که در این بخش از تاریخ میهنمان، نقش‌های مثبت و منفی ایفا نموده‌اند، به محک نقد ارزیابی کنم.

این کتاب شرح زندگی سیاسی یکی از بازیگران سده گذشته است که در عین حال نقطه عطفی در تاریخ سیاسی میهن ماست.

«سید ضیاء الدین طباطبائی» و کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی را می‌گوییم که گرچه پس از مرگش، سواواک تمام اسناد و مدارک او را از محل زندگی و مرکز اسناد وزارت امور خارجه و دیگر ارگان‌های دولتی به سرقت برد و امحاء نمود ولی نگارنده با کوشش همه‌جانبه، مساعی خود را به کار گرفت تا با استفاده از کتب، اسناد و مدارک موجود در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران و نیز اطلاعات وسیعی که شخصاً در طول نزدیک به چهار دهه در زمینه واقعی سیاسی معاصر داشته‌ام این کتاب را به رشته تحریر کشم تا با مطالعه آن نسل جوان و اندیشمند و فرهیخته میهن اسلامی، که تشنۀ سرگذشت سرزمین محنت‌دیده و بلاکشیده اجداد و نیاکان خویش است به روشنی دریابد که چه بازیگران خود فروخته‌ای به دستور دولت‌های امپریالیستی در حیات سیاسی ایران عزیز ایفای نقش نموده و در مقابل آنها نیز چه مردان بزرگی در راه سربلندی ایران و حفظ فرهنگ و سنت و آداب ملی و تمدن پیشتاز، پویا، انسان‌ساز، حرکت‌آفرین و جهان‌شمول اسلامی از هیچ‌گونه جانفشاری دریغ نکرده‌اند. ضمناً آگاهی باید که سیاست و دیانت زمانی می‌توانند به موازات هم در حیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ملتی مفید فایده باشد که از هر گونه شایبه‌ای برکنار بوده و در راه خیر و صلاح، حق و حقیقت و عدالت و دادگری به کار گرفته شود و دولتمردان ما از «مدرّس» بزرگ، قهرمان، شجاع و بی‌بایک راه آزادی و آزادگی و مجاهد خستگی ناپذیری که با شهادت خویش درس بزرگ جهاد و مبارزه را بر علیه استبداد، استعمار و استثمار به آیندگان آموخت، بیاموزند که «سیاست ما عین دیانت ما و دیانت ما عین سیاست ماست».

امنک که این پژوهش تاریخی - سپاهی در طول یک سال و حداقل روزی هشت ساعت کار فکری مداوم در کتابخانه تخصصی مؤسسه مذکور به بایان رسیده است به حکم من لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخالقَ از مسئولان مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران که چاپ و نشر آن را وجهه همت خود قرار داده‌اند، سپاهی و قدرشناسی خویش را ابراز می‌دارم.

الحمد لله أولاً و آخراً

تهران - اول مرداد ماه ۱۳۷۸ هجری شمسی

محمد رضا تبریزی شیرازی

فصل اول

سید ضیاءالدین طباطبایی که بود؟

در یکی از روزهای^۱ تابستان سال ۱۲۶۸ شمسی، مطابق با شهر شوال المکرم سال ۱۳۱۰ هجری قمری و ماه ژوئن سال ۱۸۸۹ میلادی، از مادری شیرازی^۲ و پدری یزدی، کودکی در شیراز زاده شد که «ضیاءالدین» نام گرفت، و او بعدها یکی از بازیگران سیاسی، در اوخر دوران سلسله قاجار و از مهره‌های درجه اول سیاست استعماری انگلیس در ایران شد. همو بود که در انقراض خاندان قاجار و ظهور حکومت دیکتاتوری «پهلوی» نقش خود را ماهرانه ایفا نمود.

پدرش «آقا سید علی یزدی»، در دربار «مظفرالدین شاه»، «محمدعلی شاه» و «احمد شاه» به شغل خطابت و روضه‌خوانی اشتغال داشت. «آقا سید علی» قبل از آمدن به ایران، در اوخر سلطنت «ناصرالدین شاه» در حوزه علمیه نجف به فراگیری فقه و اصول و معارف اسلامی مشغول بود و از محضر درس مرجع فقید «حضرت آیت الله العظمی حاج میرزا حسن شیرازی» کسب فیض می‌کرد و با آیات عظام، دو مرجع بزرگ عالم تشیع «مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی» و «مرحوم حاج آقا حسین بروجردی» همدرس بود هنگامی که «مظفرالدین میرزا» در زمان ولیعهدی خود، از پیشگاه «مرحوم میرزا شیرازی» استدعا کرد که یکی از روحانیون حوزه را به منظور زعامت و پیشوایی

۱. برغم اینکه خاندان‌های ایرانی به رسم تیمن و تبرک، روز، ماه و سال تولد نوزادان خوبیش را در پشت قرآن کریم ثبت می‌کنند زاد روز سید ضیاءالدین مشخص نیست.

۲. مادرش از خانواده دهدشتی‌های شیراز بود. نوشته‌اند آقا سید علی یزدی در طول زندگانی خوبیش پانزده زن عقدی و صیغه اختیار کرد که سید ضیاءالدین اوّلین فرزند اوست.

دینی هموطنان و همکیشان خویش به ایران اعزام فرماید، آن فقید فرزانه، شاگردش «آقا سید علی یزدی» را به ایران گسیل داشت. سید علی آقای یزدی در جریان نهضت مشروطیت در زمرة مخالفان مشروطه قرار داشت، برخلاف وی فرزندش سید ضیاء در زمرة طرفداران مشروطیت قرار داشته و با مجتمعی تندرو نظری کمیته جهانگیر همکاری می‌نمود. قبل از صدور فرمان مشروطیت سید ضیاء مدتی در التزام رکاب محمدعلی میرزا ولیعهد به همراهی پدرش به تبریز رفت و تا سن سیزده سالگی در آن دیار اقامت داشت. در تبریز دانش‌های معمول زمان را نزد پدر و استادان فن آموخت و در دوازده سالگی وارد مدرسه ثریا شد. در این مدرسه زبان‌های انگلیسی و فرانسه و برخی علوم جدید را فراگرفت و چون در دوران صباوت و کودکی مادرش در شیراز بدرود زندگی گفت، به خاطر مهر وافری که به مادر خویش داشت از تبریز راهی شیراز شد و تحت صیانت و سرپرستی مادربزرگش که نوشتۀ‌اند بانویی دانا بود قرار گرفت.

از دوران بلوغ به علت تضاد و تعارضی که با افکار پدر داشت از وی دوری جست. هیأت و شکل ظاهری خویش را تغییر داد، لباس روحانی را از تن به در کرد، و به کلاه و سرداری و شلوار ملبس گشت و گه‌گاه برای اینکه خود را متجدد نشان دهد در ملاء عام باکت و شلوار و پایپون و فکل و پوشت حاضر می‌شد. تلّون مزاج «سید ضیاء الدین» از اینجا آشکار می‌شود که او تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ سه بار تغییر لباس داده و باز به همان لباس رسمی در آمده است. به طوری که خود در جزو شعائر ملی این موضوع را بیان می‌کند که برای نخستین بار در سال ۱۹۱۰ میلادی هنگام اقامت در اروپا و برای بار ثانی در سال ۱۹۱۷ میلادی، در سفر قفقاز از پوشیدن لباس سنتی خودداری نموده و دوباره پوشش ملی خود را تجدید کرده، اما به محض تصدی پست نخست‌وزیری مکلا شده است.

در هر حال «سید ضیاء الدین طباطبائی» از همان آغاز نوجوانی به علت انحراف در فکر و عقیده از سنت‌های ملی و مذهبی چشم پوشی کرد. به موسیقی و شکار و تفریحات ضد دینی راغب شد، به طوری که مورد انتقاد و نکوهش خویشان و آشنايان و اطرافیان خویش قرار گرفت که چرا از راه و روش نیاکانش عدول نموده است. بنابراین، دگرگونی و اعوجاج فکری «سید ضیاء الدین» در اخلاق و رفتار و پندار و کردار، با آنچه «هدایت الله حکیم‌الله فریدنی» در کتاب زندگی سیاسی سید ضیاء الدین طباطبائی و اسرار سیاسی کودتا در تجلیل و ستایش از سجایای اخلاقی این بازگ ساخته است.

آورده است مقرن به حقیقت نیست و صرفاً نویسنده، آن مطالب را به منظور نزدیک ساختن خویش به یکی از اهرم‌های قدرت زمانه، آن هم پس از تجدید حیات سیاسی «سید ضیاءالدین» در سال ۱۳۲۲ شمسی و احتمالاً سوء استفاده‌های مادی و شغلی از موقعیت سیاسی و اجتماعی او، به قلم آورده است.

اگر بخواهیم پاره‌ای از صفات و خصوصیات شخصی «سید ضیاءالدین» را که کمتر رنگ مجامله و عوام‌فربی از آن استشمام می‌شود، در این نوشته بیاوریم، بجاست که به نوشتار «مرحوم سید محمد علی جمال زاده» نویسنده معروف استناد کنیم؛ جمال‌زاده در شماره‌های ۹-۱۲ مجله آینده، سال ششم آذر-اسفند سال ۱۳۰۹ شمسی می‌نویسد: سید در دوستی استوار و صدیق و پاکباز بود. خوش محضر و بی‌تشrifات و دست و دلباز و صداقت‌منش بود. فعال و متحرک و با جنبش بود و از سکون و خاموشی و عزلت گریزان و مداوم در رفت و آمد و نشست و برخاست و با صدای بلند و چهره خندان و برافروخته، متکلم (و چه بسا متکلم وحده) بود. و سعی داشت که همه چیز را به دوستان نشان بدهد و آنها را از تماشا و بهره‌مندی چیزهای خوب دنیا (از خوردنی و آشامیدنی و دیدنی و شنیدنی) برخوردار سازد. خودش مانند جوان یل هیجده، نوزده ساله پلکان دور و درازی را که از گلی یون به شهر مونترو و شهر تریته می‌رفت با قدم سریع می‌پیمود، بدون آنکه چین بر جیبن بیاورد و منتظر بود که یارانش نیز با او همقدم و همراه باشند و چه بسا آنها را به زانو درمی‌آورد. ضمناً معلوم بود که چنین کاری را با یک نوع غرور به تکبیر آمیخته می‌خواهد به رخ اطرافیان خود بکشد.

افسوس و صد افسوس که سید یک نوع یکدندگی غیر مطبوع و لجاجتی درکار داشت که از لطف معاشرتش مبلغی می‌کاست. مثلاً وای به وقتی که در بازی نرد یا شترنج بخت یار نبود و می‌باخت. او قاتش سخت تلخ می‌شد و بهانه‌جویی می‌کرد تا غیظ و غضب خود را بیرون بریزد. بسی محابا به جان کسانی از اطرافیانش که از او ضعیفتر بودند (به خصوص همسر بی‌صدا و آرامش) می‌افتاد که در صحبت و گفت و شنود دوستانه هم به همین طرز رفتار می‌کرد و مصاحبه به صورت مجادله در می‌آمد. سید کتاب کم خوانده بود و کم مطالعه می‌کرد و گذشته از فارسی که زبان مادری او بود هیچ زبانی را به قدر کافی نمی‌دانست. در حالی که بی‌میل نبود به اطرافیانش برساند که بر چندین زبان تسلط دارد. گمان می‌کنم به استثنای فارسی از عهده اینکه مطلبی را